

استراتژی تروریسم، امنیت دولت و امنیت فردی

دکتر احمد ساعی

استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران، گروه علوم سیاسی

مجید معصومی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۳/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۲۰

چکیده

از آن جایی که پدیده تروریسم در دنیای امروز یکی از موضوعات مهم و تاثیرگذار بر مسائل مختلف و از جمله امنیت ملی کشورها است در مقاله حاضر سعی شده که یکی از ابعاد و زمینه‌های مهم تعاملی میان تروریسم و نظام‌های سیاسی در کشورهای جهان سوم و در ایران اسلامی مورد بررسی و کندوکاو قرار گیرد. نکته اصلی در این بررسی این است که تروریسم را به عنوان پدیده استراتژیک در نظر گرفته که به منظور دستیابی به اهداف خود و همچنین اثرگذاری بر امنیت ملی کشورها استراتژی مبتنی بر سه فاز عملیاتی (ایجاد آشفتنگی روانی ناشی از ترس در مردم، ترغیب نظام حاکم به پاسخگویی و انتقال مشروعیت) را دنبال و فضایی تعاملی و تقابلی را با مردم و با نظام سیاسی حاکم و در جهت رسیدن به اهداف سیاسی خود مدیریت و اجرا می‌نماید.

واژگان کلیدی: امنیت، امنیت فردی، امنیت دولت، ترور، تروریسم، توسعه سیاسی

مقدمه

امنیت ملی برای هر دولت - ملتی از قداستی خاص برخوردار است. چرا که تقریباً دست یابی به سایر اهداف ملی و بین‌المللی همانند توسعه (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) قدرت، اقتدار، ثبات، مشروعیت و... به نوعی وابسته و در گرو حصول امنیت ملی است؛ و در نقطه مقابل هر نوع اقدام و حرکتی که سبب مخدوش شدن این اهداف گردد به عنوان مخل امنیت ملی تلقی شده و سبب فاصله گرفتن مردم از حکومت، عدم تمکین نسبت به قانون، عدم مشارکت، تشتت و ناامنی در کشور، ... خواهد شد.

تا چند دهه قبل امنیت ملی صرفاً معنا و مفهومی نظامی داشت و قدرت مهم‌ترین مؤلفه آن محسوب می‌شد و به همین دلیل وجود امنیت را با فقدان تهدید نظامی و یا پاسداری از ملت و منافع ملی در برابر براندازی و یا حمله خارجی مترادف می‌دانستند اما در عصر جهانی شدن تغییرات گسترده و جدی در تمامی زمینه‌ها و از جمله مسائل داخلی مثل امنیت ملی و همچنین عوامل تهدید کننده آن حادث گردیده است.

از طرف دیگر یکی از عوامل اصلی و همیشه اثر گذار در تهدید امنیت ملی کشورها در ابعاد مختلف داخلی و خارجی پدیده پیچیده تروریسم است که هر چند همواره و از گذشته‌های دور به عنوان یک عامل تهدید کننده امنیت ملی کشورها مطرح بوده اما این پدیده نیز در دنیای امروز تحت تاثیر تحولات جهانی شدن دچار تحول و تغییرات بسیاری شده است.

جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان یکی از واحدهای نظام بین‌المللی خواسته و یا نخواستسته تحت تاثیر پدیده تروریسم قرار داشته و تحولات و تغییرات صورت گرفته در این زمینه‌ها (چه در زمینه امنیت ملی و چه در زمینه تروریسم) بر امنیت ملی این کشور و مؤلفه‌های وابسته به آن نیز اثرگذاری متقابل دارند؛ بنابراین تعریف مشخص از تروریسم و شناخت مرزهای مفهومی آن و همچنین شناخت زمینه‌های گوناگون اثرگذاری آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار خواهد بود؛ لذا دولت جمهوری اسلامی نیز مثل سایر دولت‌ها بایستی در تدوین استراتژی امنیت ملی خود موارد و عوامل تهدید کننده که امروز یکی از مهم‌ترین آن‌ها تروریسم استراتژیک است را مد نظر قرار دهد.

البته هر دو مفهوم تروریسم و امنیت ملی همانند بسیاری از مفاهیم دیگر در حوزه علوم انسانی و سیاسی فاقد تعریف واحد و مورد قبول همگان است. همچنین حوزه‌های عملکردی این دو پدیده نیز صرفاً حوزه‌های بیرونی و یا حوزه‌های داخلی نیستند بلکه مشخصاً می‌توان گفت

حداقل در دنیای امروز تروریسم و امنیت ملی در هر دو ابعاد داخلی و خارجی مطرح و اثرگذار هستند.

به بیان دیگر امروزه امنیت ملی بیش از آن که از سوی عوامل خارجی مورد تهدید باشد از سوی عوامل داخلی مثل فقدان توسعه سیاسی، شکاف های قومیتی و یا سیاست ها و عملکردهای امنیتی همانند محدودسازی و انسداد کانال های تعاملی میان حاکمیت و مردم مورد تهدید قرار خواهند گرفت و در تدوین استراتژی امنیت ملی بایستی موداً مورد توجه قرار گیرند. بعلاوه تروریسم نیز به عنوان یک پدیده هم دارای ابعاد داخلی و هم دارای ابعاد بین المللی بوده و همچنین دارای زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و... است. در این مقاله از میان ابعاد دوگانه تروریسم، صرفاً به بعد داخلی و از میان بسترهای مختلف نیز صرفاً به زمینه سیاسی پرداخته و توجه شده است.

چارچوب نظری مقاله

نظر به این که بیشتر مطالعات و مقاله های انجام گرفته در مورد امنیت، امنیت ملی و حتی تروریسم در چارچوب تئوری های دولت محور و پوزیتیویستی انجام پذیرفته و به نوعی تفکرات واقع گرایی و پس از آن نواقح گرایی در قالب پوزیتیویسم بر آن حاکم بوده و در این قالب توجه و تفکر حاکم بیشتر بر ابعاد نظامی و عینی و بین المللی امنیت و امنیت ملی معطوف بوده است اما از طرف دیگر در عصر جهانی شدن همراه با شکل گیری تحولات در همه عرصه ها بدون شک مسائل امنیتی نیز متحول گردیده است. از جمله توجه به ابعاد داخلی و ملی امنیت و امنیت ملی و همچنین تضعیف حاکمیت انحصاری دولت و با چالش مواجه شدن مرجع امنیت بودن آن و همچنین مطرح شدن ابعاد جدیدی از امنیت مثل امنیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، قومی، نژادی و... در کنار ابعاد نظامی و همچنین ابعاد ذهنی در کنار ابعاد عینی از مهم ترین این تحولات است بنابراین مقاله حاضر سعی خواهد کرد ضمن در نظر گرفتن روش تحقیق اثباتی با توجه به حوزه و بستر زمانی مباحث مورد مطالعه قالب و چارچوب تئوریک مقاله را انتخاب نماید به عبارت دیگر سعی خواهد شد تهدیدات تروریسم بر امنیت ملی جمهوری اسلامی با توجه به بستر زمانی حوادث و استراتژی های مورد مطالعه در هر دو قالب تئوری های مدرن و دولت محور و یا پست مدرن و با تکیه بر ابعاد داخلی و ملی انجام پذیرد.

روش‌شناسی و روش تحقیق

روش تحقیق در مقاله حاضر روش تحقیق اثباتی (پوزیتیویستی) بوده که محقق با استفاده از روش‌شناسی کتابخانه‌ای و ابزار فیش برداری اقدام به جمع‌آوری اطلاعات، دسته‌بندی، و پس از آن به تجزیه و تحلیل داده‌ها مبتنی بر روش تحقیق انتخابی و تطبیق آن‌ها با تئوری‌ها و مستندات و آزمون داده‌ها می‌نماید؛ و نهایتاً در مرحله آخر از داده‌های تحقیق نتیجه‌گیری به عمل می‌آید.

مفاهیم اولیه و بنیادین

امنیت مفهومی است با زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و ... این مفهوم همانند بسیاری از مفاهیم دیگر علوم انسانی و سیاسی به لحاظ کیفی بودن فاقد تعریف مشخص، واحد و مورد قبول همگان است. به طور مثال برخورداری از وضعیتی ایمن و مطمئن در برابر خطرات و تهدیدات و نیز احساس امن و رهایی از اضطراب و دغدغه خاطر تعبیری است که برخی از فرهنگ‌های لغات درباره امنیت ذکر کرده‌اند (مجیدی، ۱۳۸۶: ۳۱). این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که امنیت شامل وضعیت‌های کاملاً ذهنی و احساسی، تا موقعیت‌های کاملاً عینی و بیرونی است (ماندل، ۱۳۷۷: ۴۴). از نقطه نظر حقوق بشر امنیت اطمینان‌خاطری است که به موجب آن افراد خواهند توانست بدون هیچ‌گونه مزاحمتی در جامعه به زندگی ادامه دهند و حکومت نیز به اجرای قدرت سیاسی طبق اراده ملی پرداخته و مانعی بر سر راه نداشته باشد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۱۶۲).

امنیت حداقل دارای دو بستر اولیه و اساسی است که عبارتند از امنیت فردی و امنیت اجتماعی. بنابراین امنیت ملی مفهومی است که باید در نظم عمومی جایگاه خود را در تعامل با سایر فاکتورهای تأثیرگذار تعیین کند، لذا جهت تبیین و ترسیم این تعامل چاره‌ای به جز توجه به سایر جنبه‌های امنیت (سیاسی، اقتصادی و...) نداریم بعلاوه در تبیین و تدقیق این نظام امنیتی باید به این واقعیت نیز توجه نمود که جامعه اسلامی ایران، جامعه‌ای در حال گذار و نوسازی است که شاخصه‌های مختلف توسعه سیاسی به هر حال در آن مورد توجه و تقاضای عمومی است و ریشه برخی از مشکلات امنیتی کشور نیز به همین موضوع مربوط است. چنین می‌نماید که سیاستگذاران نظام امنیتی کشور بدون توجه به واقعیات امروزی جوامع و تجارب سایر ملل و صرفاً با تکیه بر مبانی نظری و به گونه‌ای کاملاً ایده‌آلیستی نمی‌توانند نظم و امنیت مطلوب را سیاستگذاری و اجرا نمایند.

می‌توان گفت امنیت در حقیقت در مرز تعامل و تقابل قدرت دولت و آزادی شهروندان قرار دارد کسانی که مطابق با یک قرارداد اجتماعی به تشکیل حکومت دست یازیده‌اند بنابراین قاعده و انتظار این است که نباید از سوی حکومت و قدرتی که خود برپاداشته‌اند مورد تهدید و تعرض قرار گیرند و یا حقوق سیاسی و آزادی اجتماعی آنان نادیده گرفته و یا تضعیف شود. از طرف دیگر حقوق و امنیت دولت نیز مطابق همان قرارداد اجتماعی نبایستی مورد تعرض قرار گیرد؛ بنابراین باید قدرت سیاسی دولت به تمامی و به شایستگی برای تأمین امنیت ملی اعمال گردد؛ و از طرف دیگر حقوق ملت نیز به تمامی و کمال از سوی نظام حاکم به رسمیت شناخته و رعایت شود.

هیچ کدام از این دو بخش اساسی نه می‌پذیرند و نه باید که مورد تهدید دیگری قرار گیرند و هر دو بایستی مطابق قانون به حقوق خود دست یابند تأمین امنیت هر یک از این دو (امنیت دولت و امنیت ملت) بدون توجه به حقوق دیگری نوعی ظلم و بی‌عدالتی است که می‌تواند پایه‌ها و انگیزه‌های گرایش به خشونت و نهایتاً انگیزه تحرکات تروریستی را فراهم سازد.

نکته مهم در این میان این است که قدرت، ابزار و امکانات این دو یکسان و برابر نیست دولت به عنوان نماینده مردم و مسئول تأمین امنیت ملی، صاحب حق انحصاری استفاده از زور و سلاح است و چون لوازم و ابزار اجرا و تضمین امنیت انحصاراً در اختیار دولت است لذا امنیت دولت می‌تواند تضمین شده به نظر آید اما امنیت شهروندان دارای این امتیاز نبوده و می‌تواند به راحتی و به بهانه‌های مختلف از سوی دولت مورد تهدید و تعرض قرار گیرد.

به عبارت دیگر حداقل یک بعد اساسی از امنیت ملی را دولت یا امنیت دولت تشکیل می‌دهد و بعد دیگر آن نیز مربوط به رفتار فردی و امنیت شهروندان است، در جوامع جهان سوم به دلیل نبود یا کمبود عناصر مشارکت و توسعه سیاسی مرزبندی میان این دو بعد مخدوش و گاهاً از سوی دولت به بهانه امنیت ملی مورد چالش و تخفیف حقوق و آزادی‌های اجتماعی قرار خواهد گرفت بنابراین مقاله حاضر به دنبال یافتن پاسخ این سؤال است که آیا ممکن است رفتار دولت به منظور تأمین امنیت خود به زیان امنیت و حقوق شهروندان باشد و به نوعی آنان را به خشونت وادار سازد. به عبارت دیگر سؤال اصلی این است که آیا میان تروریسم و امنیت دولت و میان این دو و امنیت فردی رابطه وجود دارد؟

به بیان دیگر بعضی اوقات رفتاری که دولت به منظور تأمین امنیت خود انجام می‌دهد در

تعارض با حقوق و امنیت شهروندی قرار گرفته و نهایتاً تحدید حقوق شهروندی می‌تواند انگیزه بروز خشونت و یا تحرکات تروریستی شود و این عامل نیز (افزایش تحرکات تروریستی) به نوبه خود و به طور مضاعف بهانه لازم به دست دولت می‌دهد که به منظور مقابله با تحرکات تروریستی اقدام به تقلیل و یا تحدید حقوق و آزادی‌های شهروندی نماید و در نتیجه امنیت فردی را مورد تهدید و خطر قرار خواهند داد بنابراین فرضیه اصلی در نظر گرفته شده این است که به نظر می‌رسد: تروریسم باعث افزایش توجه و گسترش امنیت دولت به ضرر امنیت ملت می‌شود. بنابراین متغیر مستقل، تروریسم و متغیر وابسته امنیت دولت و امنیت فردی در نظر گرفته شد. به منظور پاسخ به فرضیه و سوال فوق از متغیر مستقل یعنی تروریسم و تجزیه و تحلیل نحوه کارکرد آن یعنی استراتژی تحرکات تروریستی آغاز کنیم.

استراتژی تروریسم و امنیت دولت

آنچه در مباحث مربوط به تروریسم، بیش از سایر موارد کمیاب و نادر است این است که کمتر به تروریسم به عنوان یک استراتژی توجه شده است (Liddellhart, 1987: 335). در حالیکه نباید تروریسم را یک رفتار بدون تفکر، بدون منطق و یا رفتاری نابهنجار اجتماعی دانست بلکه تروریسم را باید گونه‌ای استراتژی برای رسیدن به اهداف سیاسی خاص برشمرد، یک شیوه نظامی و مسلحانه با کنترل سیاسی و مدیریتی حسابگرانه که با استفاده از یک برنامه ریزی کاملاً دقیق به اقداماتی می‌پردازد که نهایتاً آنان را در رسیدن به اهدافشان یاری کند؛ بنابراین اولین گام در مبارزه با تروریسم شناخت استراتژی تروریسم است یعنی شناخت نحوه ارتباط اهداف و ابزار در پدیده‌ای که تروریسم می‌نامیم چنانچه تحرکات تروریستی را با یک برنامه نظامی مثل جنگ مقایسه کنیم متوجه تشابه زیاد و اساسی این دو پدیده با یکدیگر می‌شویم. در واقع جنگ نیز مثل تروریسم یک اقدام هدف محور است، جنگ نیز استفاده از ابزارهای موجود برای رسیدن به یک هدف سیاسی است همان‌طور که کلاوس ویتز اشاره می‌کند «جنگ ادامه سیاست است با ابزاری دیگر» (Clauswitz, 1984: 75).

در جنگ نیز یک استراتژی بکار گرفته می‌شود استفاده از یک سلسله ابزار مهیا برای رسیدن به اهداف برنامه‌ریزی شده، که در این میان رسیدن به هدف بستگی تام و تمام به نحوه استفاده از امکانات و ابزار موجود توسط کاربر دارد. جنگ تنها استفاده از سلاح نیست بلکه چیزی که در جنگ بسیار مهم‌تر از خود سلاح است اراده و مدیریتی است که در پس آن نهفته

است بنابراین جنگ صرفاً استفاده از نیروی اجبار و زور برای وادار کردن طرف مقابل به پذیرش تقاضا و خواسته‌ها نیست، بلکه در کنار آن و مهم‌تر از آن، عقیده و مدیریت و منطقی است که آن را هدایت و رهبری می‌کند و در حقیقت همین نکات است که جنگ را معنی کرده و آن را به یک اقدام سیاسی بسیار مهم تبدیل می‌کند که بنا به قول کلمانسو جنگ مهم‌تر از آن است که بتوان آن را به ژنرال‌ها سپرد.

در نتیجه اگر جنگ را یک عمل سیاسی بدانیم، آنگاه تروریسم را نیز می‌توان یک اقدام سیاسی دانست که با اتخاذ استراتژی خاص قصد رسیدن به اهداف خود با استفاده از ابزارها و امکانات موجود را دارد.

می‌توان گفت در حالت تئوریک تروریسم نیز یک شیوه جنگیدن است و تفاوتی با سایر شیوه‌های جنگی که برای رسیدن به اهداف سیاسی بکار می‌روند ندارد. اگر با این دید به تروریسم نگاه کرد آنگاه می‌توان پیش‌دوری‌های اخلاقی و ارزشی نسبت به آن را موقتاً به کناری نهاد و سپس با نگاهی واقع‌گرا، و با شناخت استراتژی، منابع و ابزارهای مورد استفاده، تروریسم، با استفاده از تاکتیک‌های مناسب، نابودی منابع و محدود سازی ابزارهای مورد استفاده تروریست‌ها آن را از میان برداشت و یا با شکل‌گیری آن مبارزه کرد.

در حقیقت همان‌گونه که شناسایی جنگ به عنوان یک اقدام و عمل سیاسی باعث می‌شود که آن را یک پدیده واقعی و یک امکان از میان امکان‌های مختلف برای رسیدن به اهداف سیاسی شناخت، شناسایی تروریسم به عنوان یک اقدام و عمل سیاسی نیز کمک می‌کند که آن را به عنوان یک پدیده واقعی و یک امکان از میان امکان‌های موجود برای رسیدن به قدرت پنداشت و با نگاهی کاملاً واقع‌گرا و به دور از تعصبات ارزشی و اخلاقی بدان نگاه کرد، هر گونه نگاه احساسی و غیر واقع‌گرا باعث خواهد شد که در شناسایی راه‌های مقابله با آن نیز دچار اشتباه شویم.

یعنی همواره یک پیش‌دوری ذهنی در مورد تروریسم در افکار وجود دارد که تعریف و بالطبع مبارزه با آن را دچار مشکل می‌نماید. خود واژه تروریسم موضوعی برای اقناع تحلیل‌گران درگیر با تروریسم است، درگیری‌های سیاسی و تلاش برای رسیدن به قدرت و یا تلاش برای حفظ قدرت بخشی از این چالش را شکل می‌دهد. علاوه بر این ابهامات معنایی دیگری نیز در خصوص تروریسم وجود دارد از جمله تشابه زیاد آن با جنگ‌های چریکی، به طور مثال هر دو دنبال رسیدن به قدرت سیاسی هستند، برنامه ریزی برای منحرف کردن ذهن طرف

مقابل از صحنه اصلی نبرد، راندن طرف مقابل به نقطه‌ای که هزینه آن بیش از منافعش باشد و یا به لحاظ سیاسی مشکل آفرین باشد، پرهیز از رویارویی مستقیم و متعارف با طرف مقابل و وادار نمودن طرف مقابل به انجام مذاکره و تن در دادن به تقاضاها (Klonis, 1972:5) از دیگر مسائل تروریسم است.

وال تر لاکوئر معتقد است اگر بتوان تروریسم را به عنوان یکی از شیوه‌های جنگیدن و به دور از دآوری‌های اخلاقی و ارزشی مطرح و قبولاند و همانند دیگر روش‌های جنگ‌های نامتعارف قالب و چارچوب خاصی برای آن تعریف و تدوین نمود گامی بزرگ و شایسته در راه شناسایی تروریسم برداشته شده است (Laqueur, 1978: 263).

تروریسم را باید استراتژی دانست که از ترس عمومی به عنوان عنصری در جهت رسیدن به اهداف سیاسی استفاده می‌کند یعنی استفاده از اقدامات مسلحانه وحشت آفرین برای تأثیر گذاردن بر رفتارهای سیاسی یک گروه مشخص. تی پی تورنتون در تبیین و تعریف تحرکات تروریستی چندین مشخصه را ذکر می‌کند از جمله وی معتقد است: کیفیت خشن اغلب اقدامات تروریستی، آن را از دیگر اشکال غیر خشن رسیدن به قدرت مثل تظاهرات عمومی، اعلامیه پراکنی، سخنرانی و... متمایز می‌کند در حقیقت به نظر می‌رسد تروریسم رایج‌ترین ابزار برای ایجاد ترس و وحشت فیزیکی است. دومین ویژگی ماهیت خشن و فوق‌نرمال خود تروریسم است. سومین مورد، ویژگی سمبولیک عمل خشونت بار است، عمل ترور معنایی بیش از تأثیرات آتی خود عمل دارد. به همین دلیل عمل تروریستی می‌تواند تنها از طریق درک ماهیت سمبولیک آن فهمیده می‌شود (Thornton, 1964: 73).

کلاوس ویتز در جمله‌ای دیگر اظهار می‌دارد: اگر بخواهید بر دشمنان پیروز شوید بایستی تلاش کنید که متناسب با قدرت او در خود مقاومت ایجاد کنید، قدرت دشمن مبتنی بر دو فاکتور غیر قابل تفکیک بدست می‌آید، اول ابزار نظامی که در اختیار دارد و دوم قدرت اراده او است، شما شاید بتوانید قدرت و توان ابزار نظامی دشمن را ارزیابی کرده و آن را حدس بزنید اما به سادگی قادر نخواهید بود میزان اراده او را تخمین بزنید (Clauswitz, 1984: 77).

مائو تسه تونگ رهبر انقلاب چین کمونیست معتقد بود که مدل و الگوی جنگ‌های چریکی مبتنی بر سه مرحله است، اولین مرحله، اقدام به جنگ چریکی تدافعی است و مرحله دوم، مرحله تحکیم و تثبیت و آخرین مرحله نیز، مرحله گسترش فعال نام دارد. (Mao, 1963:97).

بنابراین چنانچه جنگ‌های چریکی و تحرکات تروریستی را به یکدیگر شبیه کنیم آنگاه می‌توان گفت عملیات تروریستی نیز دارای سه مرحله تا رسیدن به هدف و پیروزی است مرحله اول مرحله از خود بیگانگی یا آشفتگی روانی است. در این مرحله گروه تروریستی سعی می‌کند به طور کاملاً تدریجی، اقتدار دولت را با کاهش تدریجی نفوذ دولت بر مردم، از میان ببرد، عامل و ابزار اصلی ایجاد این ذهنیت و آشفتگی روانی همان ایجاد ترس و دلهره به وسیله یک حرکت خشونت آمیز مسلحانه است. با این اقدام گروه تروریستی سعی می‌کند که با افزایش جو نامنی و ایجاد آشفتگی ذهنی در مردم به آن‌ها بقبولاند که دولت قادر به کنترل اوضاع نیست و نتوانسته و یا نمی‌تواند با بحران‌های اجتماعی مقابله کند و بدینوسیله میان مردم و حاکمیت فاصله ایجاد کند.

مرحله دوم را می‌توان مرحله پاسخ هدفمند نامید، در این مرحله، و به دنبال حرکت اول (یعنی ایجاد اقدام تروریستی) هدف و استراتژی گروه تروریستی این است که دولت را وادار به عکس‌العمل نامناسب کند، یعنی سعی می‌کنند دولت را به عکس‌العملی وادار کنند که خود در نظر دارند، در این مرحله پیشرفت اقدامات و استراتژی تروریستی وابسته به اشتباهات دولت در مرحله اول و دوم تحرکات تروریستی است در این مرحله است که نقش و اهمیت ساختارهای توسعه سیاسی خود را نشان خواهند داد. مرحله سوم استراتژی تروریسم مرحله حصول مشروعیت است هدف این مرحله بکارگیری قضاوت عاطفی و احساساتی مردم در پاسخ به مرحله اول و دوم است. یعنی هدف این مرحله بکارگیری تأثیر عاطفی خشونت در جهت به وجود آوردن یک پیام سیاسی است، به نحوی که با کاهش مشروعیت دولت، آن را به سمت گروه‌های تروریستی منتقل کند در این مرحله، رسانه‌های جمعی نقش بسیار حساس و اساسی در انتشار پیام و انتقال مشروعیت از دولت به گروه‌های تروریستی بازی خواهند کرد به عبارت دیگر در این مرحله از اقدامات تروریستی به دنبال مرحله اول و دوم، با استفاده از قضاوت و داوری ذهنی توده‌های مردم سعی در از میان بردن مشروعیت دولت خواهند کرد (Neumann, 2008: 52).

اگر گروه‌های تروریستی و تحرکات آنان را به عنوان دشمنان امنیت ملی و دشمن مردم بدانیم آنچه در مقابله با آنان اهمیت فوق‌العاده دارد توان نظامی یا تحرکات مسلحانه آنان نیست چرا که اصولاً در استراتژی تروریست‌ها اقدامات نظامی هدف نیست بلکه ابزار رسیدن به هدف است، تحرکات تروریستی جنگی نامتقارن و ناموزون است و بدون شک توان و قدرت

نظامی آنها به مراتب از قدرت و توان نظامی، دولت حاکم کمتر است، آنها به هیچ روی بر قدرت نظامی خود تکیه ندارند بلکه هدف آنها استفاده از توان فکری و مدیریتی و یا نیروی اراده مردم است استراتژی تروریسم به امید برانگیختن اراده مردمی در جهت دستیابی به هدف و رسیدن به قدرت هستند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت نکته مهم و اساسی در مقابله با تهدیدات امنیتی گروه‌های تروریستی باید براساس همین محور طراحی گردد. باید توان فکری مردم در مقابله با تحرکات تروریستی را تقویت نمود و رسیدن به این هدف مستلزم برنامه ریزی بلند مدت است، برنامه ریزی که بتواند اعتماد عمومی به دولت و همچنین اعتماد نظام حاکم به مردم در تمامی زمان‌ها و علی‌الخصوص در لحظات بحرانی را فراهم کند اعتمادی که براساس حقوق تعریف شده هر یک از طرفین تبیین و تعیین شده است تنها در این صورت است که دولت قادر خواهد بود بر نیروی اراده مردم و حمایت آن‌ها تکیه کند در حقیقت بستر اعتماد سازی، ایجاد و ارتقاء سطوح مختلف توسعه سیاسی است.

منظور این است که به تروریسم باید به عنوان یک کلیت استراتژیکی نگاه کرد هدف تروریست‌ها ایجاد خشونت صرف و یا انجام یک اقدام بمب گذاری و یا ترور یک فرد نیست، اگر گروه تروریستی از خشونت و یک امر موهن و غیر قابل تحمل به لحاظ احساساتی استفاده می‌کند، هدف ایجاد ترس و وحشت در میان مردم است و سپس در مرحله بعد منتظر پاسخ دولت و عوامل دولتی به این اقدام می‌نشیند هدف در این مرحله به قضاوت کشیدن ذهن و فکر توده‌های مردم است یعنی ضمن غبار آلود کردن فضا، قضاوت‌های اخلاقی و ارزشی مردم حتی نخبگان سیاسی را بر می‌انگیزند.

بنابراین در این مرحله نحوه پاسخگویی نظام حاکم به اقدامات مسلحانه تروریستی و احتمالاً اشتباهاتی که در پاسخگویی به وجود خواهد آمد دستاویز لازم برای تروریست‌ها را مهیا خواهد ساخت که در ذهن مردم یک علامت سوال اخلاقی و ارزشی به وجود آورند و سپس (در مرحله سوم) پاسخ به این علامت سوال را در جهت انتقال مشروعیت از نظام حاکم به گروه مقابله کننده بکار می‌گیرند. خصوصاً این که گروه‌های تروریستی در ذهن مردم نسبت به دولت گروه ضعیفتر به لحاظ قدرت هستند و می‌توانند در موضع مظلومیت قرار گیرند؛ و اگر این اتفاق بیفتد دیگر گروه مقابله کننده تروریست نیست بلکه مبارز راه آزادی خواهد بود. در این صحنه پیش آمده در حقیقت طرفین می‌توانند یکی از این دو باشند آزادی خواه و یا تروریست و دیگری

سرکوبگر و ظالم و یا نظام مشروع و ضد تروریست و آنچه که این مرزبندی را مخدوش می کند عبور هر یک از طرفین از حدود و مرزهای قانونی یا عرفی خود است. در نتیجه استراتژی تروریسم را می توان یک استراتژی سه مرحله ای دانست و موفقیت در هر مرحله، آغاز مرحله بعد را به دنبال خواهد داشت، همه استراتژی تروریسم همین است به چالش کشیدن مشروعیت نظام حاکم.

مقابله با استراتژی تروریسم

چنان که تروریسم استراتژیک را قائل به یک استراتژی سه مرحله ای بدانیم برای مقابله با آن نیز باید یک استراتژی تبیین نمود استراتژی که حداقل شامل سه مرحله برنامه ریزی در جهت تقویت توان فکری توده ها، حفظ و تقویت مشروعیت سیاسی و گسترش روند توسعه سیاسی است. در واقع دادن آگاهی کامل، منطبق با واقعیت، برنامه ریزی سیستماتیک برای تبیین حدود دولت و ملت اصلی ترین و پایدارترین راه همراه کردن مردم با نظام حاکم و نتیجتاً بدست آوردن نتیجه مثبت از قضاوت مردمی است، آگاه کردن مردم از منبع واقعی ترس و مهم ترین راه مقابله با تحرکات تروریستی است. مشروط بر این که مردم دولت را منبع ترس و عامل بکار برنده زور و تعدی به حقوق خود نپندارند اگر دولت و نظام حاکم به منظور مقابله با تحرکات و اقدامات مسلحانه تروریستی و به منظور تأمین امنیت خود یا جامعه راه ها و قواعد آزادی های عمومی را محدود سازد، فرا قانونی و غیر منطقی و احساسی عمل کند بهانه لازم را به گروه های تروریستی خواهد داد، که در جامعه و ذهن توده های مردم شبه افکنی کنند. در حقیقت بازی مشروعیت از همین نقطه آغاز خواهد شد. بازی که در آن اقدامات دو طرف به قضاوت و داوری مردمی کشیده خواهد شد و در این بازی پیشینه و عملکرد دولت و نظام حاکم نقش مهم و اساسی در داوری مردم خواهد داشت.

به طور مثال، یکی از سازمان های تروریستی که دقیقاً از همین فاکتور یعنی عامل ترس در رسیدن به هدف استفاده نموده است ارتش جمهوری خواه ایرلند در انگلستان و ایرلند شمالی است. رهبران ارتش جمهوری خواه ایرلند فکر می کردند بهترین راه مقابله با دولت انگلستان و همچنین علت ناکامی آنان در گذشته این است که مردم انگلیس از علت تعارض میان ارتش جمهوری خواه و بریتانیا آگاهی درست و کاملی ندارند و به همین دلیل نسبت به آن بی تفاوت و منفعل هستند چرا که به واسطه دور بودن از محل خشونت ها (ایرلند) مردم انگلیس علت

خشونت‌های موجود را درک و لمس نکرده اند بنابراین باید با گسترش خشونت به تمامی کشور و به محل زندگی مردم آنان را با خشونت آشنا و با تبلیغات آنان را از علت وقوع خشونت‌ها مطلع کرد. جری آدامز یکی از رهبران ارتش جمهوری خواه می‌گوید: مردم انگلستان باید به آنچه که ارتش آن‌ها انجام می‌دهد آگاه و نسبت به آن عکس‌العمل نشان دهند ... متأسفانه این علاقمندی زمانی به وجود می‌آید که آن‌ها مستقیماً با مسأله درگیر شوند (Adams, 1995: 124).

با این استدلال، ارتش جمهوری خواه ایرلند تاکتیک جدیدی طراحی نمود و عملاً درگیری را به کل انگلستان گسترش داد چرا که فکر می‌کردند که ارزش تبلیغی انفجار یک بمب در لندن به اندازه انفجار صدها بمب در بلفاست (پایتخت ایرلند شمالی) است. مضافاً بر این که رهبران ارتش جمهوری خواه فکر می‌کردند که گسترش بستر نبرد و عملیات تروریستی به کل انگلستان باعث می‌شود که مردم بریتانیا به دولتشان اعتراض کرده و بر علیه آن بشورند و به سیاستمداران فشار آورند که سیاست‌هایشان را نسبت به ایرلند تغییر دهند. براساس استدلال جری آدامز مردم انگلیس برای مسأله و مشکل انگلیسی - ایرلندی باید مسئولیت قبول کنند آن‌ها این قدرت را دارند که دولتشان را وادار سازند که از ایرلند شمالی عقب نشینی کند. اما اقدامات ارتش جمهوری خواه ایرلند مبنی بر گسترش خشونت و افزایش سطح درگیری‌ها نتیجه عکس داد و باعث بروز نوعی نارضایتی پنهان در مردم انگلستان گردید. وقتی ارتش جمهوری خواه، با اقدامات تروریستی بی‌رحمانه کل انگلستان را صحنه نبرد و بمب‌گذاری تبدیل کرد نتیجه عکس شد به طوری که وقتی از مردم پرسیده شد که دولت در مقابله با این حرکات و بمب‌گذاری‌ها چه اقدامی باید انجام دهد؟ تنها ۲۸٪ از مردم پیشنهاد عقب‌نشینی در مقابل ارتش جمهوری خواه را دادند و بیش از ۵۲٪ خواهان شدت عمل بر علیه آنان بودند... در حقیقت مردم انگلستان بیشتر تمایل داشتند که ارتش جمهوری خواه را به مبارزه بطلبند و هر گونه امتیاز دهی را مثل باج‌خواهی و با تسلیم برابر و مساوی می‌دانستند و نتیجتاً با آن مخالف بودند (Neumann, 2008: 67).

در واقع ارتش جمهوری خواه با انجام اقدامات خود قصد به قضاوت کشیدن ذهن مردم را داشت اما مردم حق را به آنان ندادند. به عبارت دیگر ارتش جمهوری خواه در مراحل اول (بمب‌گذاری و ایجاد ترس) و مرحله دوم (به قضاوت کشیدن) موفق شد اما در مرحله سوم (انتقال مشروعیت) به واسطه عبور از مرزهای مورد قبول مردم، شکست خورد. باید این نکته را همواره

مد نظر داشت که خشونت و یا سرکوب همواره نتیجه مطلوب و مورد نظر را در پیش نخواهد داشت، چرا که قاضی و قضاوت کننده کس دیگری است.

مثال دیگر در همین رابطه تظاهرات و اغتشاشات در دوران انقلاب اسلامی ایران است که به خوبی این مطلب را تذکر داد که در مقابله با اغتشاشات یا تقاضاهای مردمی، هرگاه دولت (پهلوی) به بهانه برقراری امنیت پا را از حدود قانون و مرزهای تعیین شده فراتر نهاده و از سیاست سرکوب و مقابله خشن با مردم استفاده کرده است قطعاً ذهن و قضاوت مردم آن را محکوم و مقصر دانسته است، به عبارت دیگر درست است که عامل شروع کننده اغتشاش گروه‌های سیاسی و یا حتی مردم بوده اما عامل سرکوب دولت (پهلوی) است و همین عامل دولت و سیاستمدارانش را در موضع مقصر قرار داد و رفته رفته مقصر دانستن دولت (پهلوی) در سرکوب به سایر سیاست‌ها و عملکردهای دولت نیز تعمیم یافت.

مثال دیگر مربوط به آمریکای لاتین و کشور اوروگوئه است. در این کشور جبهه توپامورا که یک جنبش سیاسی مورد اعتماد مردم بود دست به یک سری عملیات گسترده بر علیه دولت لیبرال این کشور زد که سوسیالیست‌ها را جایگزین نماید. نکته اساسی در این وضعیت این بود که جبهه توپامورا با افزایش سطح خشونت‌ها و ایجاد ناامنی شدید در جامعه، مردم را وادار کرد در آرزوی رسیدن به امنیت در قضاوت خود به دولت و نظام حاکم رأی دهند چرا که، نیروهای توپامورا در مبارزه خود پا را از حدود خود بسیار فراتر نهاده بودند (Ibid: 68).

مورد مشابه دیگری در آرژانتین اتفاق افتاد، در اواخر دهه ۱۹۶۰، آرژانتین شاهد ظهور گروه‌های شورشی جناح چپ در کشور بود. مهم‌ترین آن‌ها یک گروه کوچک نظامی چپ‌گرا به نام ارتش انقلابی خلق بود. که به یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های آرژانتین به نام مونتوروس وابسته به جناح رادیکال نهضت پرونیست‌های پوپولیست پیوسته بود. هدف مونتوروس ایجاد ناپایداری در کشور از طریق انجام یک سری بمب‌گذاری و کشتار بود. با انجام این اقدامات و با افزایش سطح خشونت در جامعه و همچنین به دلیل اعمال نابجای گروه‌های سیاسی مردم در قضاوت خود آن‌ها را عامل ناامنی دانسته و از دولت حمایت کردند. (Ibid: 69)

به هر شکل اقدامات گروه‌های سیاسی در اروگوئه و آرژانتین و حتی انگلستان باعث شد که مردم در مقام قضاوت حق را به نظام حاکم بدهند چرا که به نظر آنان، این گروه‌های سیاسی بودند که با اقدامات خود پا را از حدود و قواعد خود فراتر نهاده بودند از نظر آنان گروه‌های سیاسی تروریستی متجاوز بودند و عامل ناامنی، محسوب می‌شدند، ارتش آزادی بخش ایرلند با

عبور از مرزهای مورد قبول جامعه و مردم و ورود به عرصه امنیت جامعه این مشروعیت را از دست داد. دولت اروگوئه هر چند آنقدر ثبات و پایداری داشت که به آن سوئیس آمریکای لاتین گفته می‌شد. اما گروه‌های سیاسی مخالف دولت نیز با عبور از حدود و قواعد مورد نظر مردم نابودی خود را رقم زدند. در آرژانتین نیز با وجودی که دوره‌های طولانی از ناپایداری و شورش‌های مردمی را پشت سر گذاشته بود اما مردم در مقابل تروریست‌ها به همان دلیل گفته شده با بیشترین قدرت و شدت متحد شدند؛ بنابراین در حالی که نمی‌توانیم هیچ قضاوت نهایی در خصوص نفوذ مشروعیت نظام داشته باشیم این ایده که مبارزات تروریسم حتماً فقدان اقتدار دولت را ایجاد می‌کند درست به نظر نمی‌رسد.

به این معنی که غیر ممکن نیست که تروریسم اقتدار دولت را کاهش دهد اما بیشتر به نظر می‌رسد که تروریسم به ایجاد یک فضای سیاسی که در آن سیاست‌های سرکوب برای مبارزه با تروریسم قابل قبول شود، کمک می‌کند. مگر این که موفق شوند فضای سیاسی را از شکل مبارزه با تروریسم خارج نموده و شکل مبارزه با فقدان آزادی‌های اجتماعی و حقوق سیاسی را به خود گیرد؛ بنابراین به طور پارادوکس گونه می‌توان گفت تروریست‌ها ممکن است ندانسته به فراهم کردن زمینه برای نابودی خودشان کمک کنند. یا برعکس زمینه را برای سقوط نظام حاکم مهیا سازند، به عبارت دیگر این تفسیر عموم مردم است که نهایت نبرد را روشن می‌کند، تفسیر و برداشت عموم مردم است که به یک طرف مشروعیت و طرف دیگر را محکوم می‌کند، اینجا دیگر مبارزه اسلحه و قدرت بزرگ‌تر و کوچک‌تر نیست، اینجا دیگر تفاوت نمی‌کند که صاحب قدرت برتر و بزرگ‌تر باشید یا نباشید، آنچه که به شما برتری و پیروزی و یا ضعف و شکست خواهد داد قضاوت مردمی است؛ و پیشینه و عملکرد طرفین در ذهن مردم، بدیهی است در این میان آن طرفی بازنده است که در ذهن و قضاوت مردم از حدود خود عدول و یا به حق مردم و جامعه تجاوز کرده است.

بنابراین به نظر می‌رسد روشنگری اولین اقدام در مقابله با تروریسم و تهدیدات امنیتی آن است هر چند که این اقدام کافی نخواهد بود و بایستی در کنار آن بسترها و زمینه‌های پیشگیری از تحرکات تروریستی را فراهم کرد، باید ضمن آگاهی بخشی مرز میان حقوق و تکالیف دولت و مردم را روشن نمود، و هیچ یک را فدای دیگری نکرد، با دادن استقلال عمل به حوزه دولت و حوزه مردم است که می‌توان به حمایت و پشتیبانی مردم در لحظات بحرانی امید داشت و روی آن حساب کرد. با دادن استقلال شخصیتی به مردم می‌توان احساس همزاد

پنداری میان مردم و دولت را برای مقابله با تروریسم ایجاد کرد، و در عین حال باید زمینه‌های احساس همدردی و همزاد پنداری میان مردم و تروریست‌ها را از میان برد. باید همواره مردم و نظام حاکم را در یک جبهه نگه داشت؛ و اجازه رشد تفکرات فتنه انگیز در جامعه و در میان مردم را به تروریست‌ها نداد.

این احساس را چه بسا ناخواسته به وجود می‌آوریم چرا که برخی از تعاریف و تعبیر و نوشته‌ها خود به خود منتهی به یک سری مفهوم سازی جدید می‌گردد و در این برداشت‌ها گروه‌های تروریست در ذهن مردم مظلوم واقع می‌شوند و این مظلومیت آن‌ها را مشروع هم می‌سازد. به طور مثال همین تعبیر که، تروریسم زمانی بکار می‌آید که یک طرف ضعیف‌تر در مقابل یک طرف قوی‌تر قرار می‌گیرد و یا تا زمانی که ظلم وجود دارد تروریسم هم وجود دارد، نتیجه منطقی آن این است که تروریسم سلاح ضعف است و این حق ضعیف است که حق خود را از ظالم بستاند، این موضع مظلومیت، احساس همدردی به وجود می‌آورد و احساس هم‌دردی می‌تواند به اقدام به همکاری تبدیل شود. مثل اقدام قلندران و فدائیان اسماعیلیه و یا رابین هود که در ظاهر درست است که هیچکس قتل و دزدی را تأیید نمی‌کند اما تقریباً همه عمل آنان را در دل می‌ستایند و شجاعت آنان را تحسین می‌کنند اما کمتر این استدلال‌ها را تحلیل می‌کنند که تروریسم اقدامی کاملاً اختیاری و مبتنی بر اقدامی ددمشانه است و هیچ اجباری نیست که حتی برای مقابله با ظلم اقویا نیز از تروریسم استفاده کرد.

از سوی دیگر برخی از اشتباهات مربوط است به اقدامات و روش‌های مقابله با تحرکات تروریستی که معمولاً بدون مطالعه زمینه‌های شکل‌گیری تروریسم، بدون برنامه ریزی و کاملاً دفاعی و احساسی، بدون شناخت انگیزه گرایش به خشونت صورت می‌پذیرد. از نگاه نظام حاکم شاید به لحاظ اقتدار و حاکمیتی که در اختیار دارند تمامی اقداماتی که توسط عناصر و گروه‌های سیاسی صورت می‌پذیرد و به شورش سیاسی ختم می‌شود را امری جنایی محسوب نموده و مستحق مجازات سنگین می‌دانند، و یا مبارزین را با عناوین جنایتکار، اوباش و یا شبیه به آن توصیف و نامگذاری می‌کنند. در حقیقت یکی از اهداف نظام‌های سیاسی در نامیدن گروه‌های سیاسی به نام جنایتکار، تروریست، اوباش و ... مباح سازی کاربرد خشونت در سرکوبی است، و نتیجتاً در این دیدگاه خشونت ابزاری منطقی به حساب خواهد آمد که به کمک آن می‌توان اهداف سیاسی را تحقق بخشید غافل از این که کاربرد خشونت ممکن است دولت را موقتاً در کنترل اوضاع موفق سازد اما دست مخالفین و سرکوب شده‌ها را نیز برای مقابله به مثل باز

خواهد کرد و استفاده از خشونت را برای آن‌ها نیز مشروع می‌سازد، ثانیاً، این همان بازی است که تروریست به دنبال آن هستند یعنی پاسخ اشتباه دولت به خشونت آن‌ها، این اقدام وضعیت جامعه را به سرعت در جهت تشدید پله پله خشونت پیش خواهد برد و همراه با آن به سرعت جامعه به سوی ناامنی روزافزون سوق داده می‌شود و فضای جامعه را در جهت اجرای بازی خشونت مهیا می‌سازد ثالثاً خشونت در سرکوب بدون داشتن استدلال مورد پذیرش توده‌ها، دولت را به تنهایی در مقابل تروریست‌ها قرار خواهد داد و مردم و نخبگان اجتماعی را از طیف دولت جدا می‌سازد؛ بنابراین نتیجه منطقی این خواهد بود که در مقابل تحرکات تروریستی باید تلاش کرد که جامعه را از خشونت زدگی محافظت کرد، خشونت و تشدید آن هدف گروه‌های تروریستی است نباید اجازه تحقق آن را داد. هرگونه تعریف و تفسیر نادرست و غیر واقعی از تروریسم توسط نظام‌های سیاسی و همچنین عدم توافق بر سر نشانه‌های اقدام تروریستی می‌تواند باعث بروز خشونت‌های بیجا گردد؛ و مسلماً به اجرای سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی خواهد انجامید که حامل خشونت‌های بدون دلیل و مازاد بر نیاز در جامعه خواهد شد. در این صورت خود دولتمردان مسئول ورود خشونت به جامعه هستند و کسی نمی‌داند خشونت وارد شده به جامعه نهایتاً به چه سمت و سویی خواهد رفت و چه کسی از درون آن پیروز بیرون خواهد آمد. نظام سیاسی و مردم یا گروه‌های تروریستی و مردم؟

سایر روش‌های مقابله با تروریسم

به طور کلی در خصوص شیوه‌ها و روش‌های مقابله با تهدیدات امنیتی تروریستی و نحوه عمل نظام‌های سیاسی پیشنهادها و دستورالعمل دیگری نیز مطرح شده است از جمله: موضوع اصلی بخش اعظم آثار و اندیشه‌های رابرت تامسون در خصوص اقدامات ضد شورش‌های سیاسی است وی براساس تجربیات خود در مالایا می‌نویسد: برای مقابله با شورشیان بایستی یک استراتژی پنج مرحله‌ای را طرح ریزی کرد، و توصیه می‌کند اولاً دولت بایستی یک هدف سیاسی روشن و مشخص داشته باشد، ثانیاً باید طبق قانون عمل کند، ثالثاً دولت باید طرحی کلی داشته باشد که نه تنها شامل اقدامات نظامی بلکه شامل اقدامات سیاسی اجتماعی، اقتصادی، اداری، پلیسی و سایر عملیات لازم نیز باشد رابعاً، باید شکست خرابکاری سیاسی را در اولویت قرار دهد نه این که صرفاً به دنبال شکست نظامی شورشیان باشد و نهایتاً در مرحله پنجم، دولت بایستی در مرحله انجام اقدامات ضد تروریستی در درجه اول مناطق اطراف

پایگاه‌ها آنان را حذف نماید (Thompson, 1966: 52).

شیوه دوم پس از شکست فرانسه در ویتنام در ۱۹۵۴، شکل گرفت در این زمان نظریه‌ای در خصوص نحوه مقابله با جنگ‌های انقلابی طولانی مدت و همچنین شورش‌های کمونیستی منطبق بر مدل مائو تدوین گردید. دک‌ترین فرانسویان شیوه‌های پیشرفته ضد چریکی را که در مورد جبهه آزادی بخش الجزایر به طرز تقریباً موفقیت آمیزی انجام شده بود اتخاذ نمودند. استراتژی فرانسویان خیلی ساده بود یعنی استفاده از تمامی ابزار و امکانات ممکن برای رسیدن به هدف اصلی. اما در عمل نتایج این تاکتیک چندان موفقیت آمیز نبود چرا که نیروهای مسلح فرانسوی براساس آموزه همه چیز برای رسیدن به هدف هیچیک از مبانی و اصول انسانیت را رعایت نکردند و کاملاً به شکل فاجعه آمیز اقدام به سرکوب و شکنجه با انواع شیوه‌های ددمنشانه بر علیه الجزایریان مبارزه نمودند. سیاست فرانسویان در عبور از تمامی مرزها و قواعد قانونی، اخلاقی و ارزشی ضربه مهلکی به آنان وارد کرد و شکست آن‌ها را تضمین نمود در واقع با انجام این اقدام، مردم الجزایر را در مقابل خود قرار دادند (Horne, 1977: 483).

به نظر می‌رسد شیوه آمریکائیان در مبارزه با تروریسم پس از ۱۱ سپتامبر بسیار تحت تأثیر شیوه فرانسوی است آمریکائیان نیز سعی دارند از تمامی ابزارها و امکانات و با هر وسیله به سرکوب آنچه که تروریسم می‌نامند استفاده کنند همین تفکر و برداشت مغرورانه آمریکائیان در مقابله با امواج انقلاب اسلامی ایران نیز قابل مشاهده است. این شیوه دقیقاً طبیعت و ماهیت عصر دوقطبی و دوران جنگ سرد را به ذهن تداعی می‌کند که به دلیل وحشت خارج از قاعده از کمونیسم و این که هر شورشی به نام کمونیزم و یا جنگ انقلابی باید سریعاً با آن مقابله می‌شد و نابود گردد در این دوره نیز با نام تروریسم تکرار شده است و امروزه سیاستمداران آمریکایی می‌خواهند هر حرکتی را با نام تروریسم سریعاً و به تمامی نابود سازند.

در حالی که اگر افکار عمومی، سیاستمداران و سیاستگذاران در حل بحران تروریسم، علاوه بر در نظر گرفتن شرایط سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی خاص هر جامعه به خوبی و درستی رابطه میان جنگ و سیاست یا تروریسم و سیاست را درک نکنند درک پیچیدگی‌های روز افزون تروریستی به ندرت برای عموم میسر خواهد بود و این باعث جدایی صفوف مردم و سیاستمداران خواهد شد. در مجموع باید به این نکته توجه کرد که شاخص پیروزی یا شکست (برای هر دو طرف) سطح مشروعیت نظام سیاسی است مسلماً وقتی سطح مشروعیت نظام سیاسی نازل باشد و در عین حال سیاستمداران حاکم توجهی به این مطلب

نداشته باشند و یا اقدامی برای افزایش سطح مشروعیت سیاسی به هر دلیلی انجام نگیرد گروه‌های تروریستی بسیار آسان‌تر و راحت‌تر خواهند توانست به اهداف مورد نظر خود دست یابند و حتی این تفکر را گسترش دهند که نیروهای مخالف (گروه‌های تروریستی) بهتر قادر خواهند بود امنیت، آرامش و حقوق سیاسی آنان را برقرار سازند قدر مسلم این است که تمامی ابزارهایی که می‌تواند سطح مشروعیت نظام سیاسی را کاهش و یا افزایش دهد می‌تواند به این شرایط کمک و یا مانع باشد، به طور مثال ناکامی دولت در توسعه سیاسی، ناکامی در مهار فساد، وجود مشکلات اقتصادی، احساس بی‌عدالتی و تبعیض، توزیع نامناسب سیاسی و... می‌توانند کاتالیزور یا الهام بخش گریز مردم از دایره حمایت کنندگان حاکمیت و ورود به دایره مورد نظر تروریست‌ها باشد؛ بنابراین مشروعیت نظام سیاسی با توسعه سیاسی قوام یافته و پایدار خواهد شد.

مشروعیت و آستانه تحمل نظام‌های سیاسی

در واقع گروه‌های تروریستی با اتخاذ استراتژی گفته شده به دنبال ایجاد یک جنبش عمومی کامل در مقابل نظام حاکم هستند، جنبشی که به اندازه‌ای گسترده باشد که بتواند دولت را تسلیم خواسته‌های شورشیان کند به عبارت دیگر فرضیه اصلی عملیات گروه‌های تروریستی این است که همه نظام‌های سیاسی یک نقطه شکست روانی (روانشناختی) دارند که با ایجاد جنگ روانی مبتنی بر خشونت و افزایش تدریجی آن تا سر حد توان و ظرفیت نظام سیاسی می‌توان آن را در هم شکست.

به طور مثال محمدرضا شاه و دولت وی به ظاهر بسیار پر قدرت و مصمم به نظر می‌رسیدند تا موقعی که بر اوضاع مسلط بودند همه چیز بر وفق مراد بود و پر ابهت و پر قدرت نشان می‌دادند و از شاخ و شانه کشیدن برای مخالفان و سرکوبی آن‌ها ابایی نداشتند اما به محض برخورد با مشکلات و موانع سیاسی و افزایش تدریجی دامنه مبارزات و اعتراضات مردمی دچار تزلزل شدند که البته در طول حیات این رژیم چندین بار تکرار شد شاه در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و هنگامی که کودتای اول در ۲۵ مرداد مواجه با شکست شد از ایران گریخت و اگر نیروهای خارجی و عواملشان در ارتش نبودند و کودتای ۲۸ مرداد را برنامه ریزی نمی‌کردند شاید هیچگاه دوباره به تاج و تخت دست نمی‌یافت. فردوست تصریح دارد که شاه در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ که در رم بود، پیشنهاد آمریکائیان را مبنی بر بازگشت به ایران را رد کرد به گونه‌ای که

آمریکاییان به فکر جایگزین کردن او با شخص دیگر از ارتش بودند اما انگلیسی‌ها مخالفت کردند (فردوست، ۱۳۷۱: ۱۷۸).

از همین رو بود که حسین فردوست به کنایه می‌نویسد هم حوادث ۲۵ مرداد و هم حوادث ۱۳۵۷ نشان داد که پا به فرار محمدرضا بسیار خوب است این نظر را علی امینی از نخست وزیران عصر پهلوی دوم نیز تأیید کرده و می‌گوید «شاه واقعاً کاراکتر ضعیفی داشت، یک آدمی بود که در مواقع آرامش برای مملکت ایده‌آل بود ولی به محض این‌که به مشکلی بر می‌خورد خودش را می‌باخت کما این‌که در همان سال‌های نخست وزیری مصدق خودش را باخت و بعد هم فرار کرد. در این روزهای آخر هم که واقعاً ناخوش بود خودش را باخت» (رضایی، ۱۳۹۸: ۱۰).

بنابراین با شروع و بالا گرفتن اعتراضات مردمی در سال ۵۷ باز هم محمدرضا شاه از همین الگو پیروی کرد و پس از این‌که چندین بار سرکوب مردم را امتحان کرد ولی جواب نداد از کشور فرار کرد و نشان داد که ظرفیت روانی و آستانه تحمل وی و نظام وی بسیار پائین است. یعنی این قبیل رژیم‌ها به دلیل نداشتن مشروعیت دارای ضعف هستند و تنها یک فشار اندک لازم است که آن‌ها را وادار به همکاری کند. (Numann, 2008: 72)

قدر مسلم این است که سطح مشروعیت نظام‌های سیاسی نقش اساسی در پایداری و افزایش سطح آستانه تحمل نظام‌های سیاسی در مقابل تحركات خشونت بار سیاسی دارد اما کیفیت و شرایط شکل‌گیری نظام‌های سیاسی نیز نقش اساسی در میزان مشروعیت آن‌ها دارد همان‌گونه که اشاره شد تمامی نظام‌ها دارای یک نقطه شکست روانی یا یک سطح تحمل هستند و حتی کوچک‌ترین گروه‌های شورشی نیز می‌توانند تحت شرایطی باعث ایجاد و شکل‌گیری وضعیتی شوند که در آن نظام‌های سیاسی یا سقوط کنند و یا مجبور به تغییر در سیاست‌هایشان شوند. این نقطه شکست می‌تواند یا خیلی پائین و یا بسیار بالا باشد، و قطعاً این موضوع وابسته به میزان و سطح مشروعیت نظام‌های سیاسی است. بر همین اساس گروه‌های تروریستی نیز می‌دانند دولت‌های فاقد مشروعیت ذاتاً دارای ضعف هستند چرا که نمی‌توانند با چالش‌های جدید روبرو شوند و تنها یک فشار اندک لازم است که آن‌ها را وادار به همکاری کند از نگاه این گروه‌ها دولت‌های این چنینی ببرهای کاغذی هستند و به محض این‌که خشونت به سطح مطلوب برسد قطعاً دچار سقوط خواهند شد.

صرف نظر از صحت و سقم این مطلب باید به این موضوع توجه کرد که برخی از

نظریه‌های متخصصین تحرکات تروریستی یا مستند به شواهدی تاریخی نامرتبط هستند و یا این نظریات مبتنی بر تفاسیر ساده سازی شده شکل گرفته‌اند و به همین دلیل این نظریات در تمامی وضعیت‌ها پاسخ درستی ارائه نمی‌دهند، به طور نمونه بعضی از دیدگاه‌های شکل گرفته در خصوص تروریسم مبتنی بر تجارب کشورهای مستعمراتی است که اساساً شرایط سیاسی - اجتماعی این کشورها و جنبش‌های اعتراضی و سیاسی شکل گرفته در آن‌ها متفاوت با سایر کشورها است و به لحاظ دلایل و انگیزه‌های سیاسی تفاوت ماهوی با کشورهای غیر مستعمراتی دارند. نتیجتاً هر کشوری شرایط ویژه و منحصر به فردی در مقابله با گروه‌های تروریستی دارند هر چند تشابهاتی کلی نیز وجود دارد؛ بنابراین نمی‌توان برای میزان مشروعیت و یا آستانه تحمل نظام‌های سیاسی حکم کلی صادر کرد.

به طور مثال مبارزات سازمان آزادی بخش فلسطین با مبارزات جنبش آزادی بخش الجزایر به هیچ عنوان یکسان و مشابه نیستند چرا که این دو مبارزه از دو منبع متفاوت الهام گرفته‌اند. اولین آن (مبارزات) مبتنی بر وقایعی بود که منجر به شکل‌گیری و تأسیس دولت اسرائیل شد. در آن زمان بسیاری از ملی‌گرایان فلسطینی بر این باور بودند که می‌توانند با تحرکات نظامی بر سیاست‌های دولت بریتانیا تأثیر گذارند و مانع از شکل‌گیری اسرائیل شوند اما در عمل موفق نشدند از سوی دیگر قطعاً در شکل‌گیری دولت اسرائیل تحرکات تروریستی گروه ایرگون موثر و نقش اساسی داشت. گروه ایرگون مسئول بسیاری از نا آرامی‌های فلسطین در زمان قیمومیت انگلیس بود. با این اقدامات در واقع هزینه دولت انگلیس در نگهداری و تداوم حضور در فلسطین را به شدت افزایش می‌داد به ویژه بمب‌گذاری ایرگون بر علیه مقامات انگلیسی در هتل کینگ دیوید بیت المقدس در سال ۱۹۴۶ (Haffman, 2006: 48) باعث شد که به همراه حمایت‌های بین‌الملل و منافع امپریالیستی بریتانیا و همخوانی بیشتر یهود صهیونیست با منافع بریتانیا قدرت را بعد از خود به یهودیان صهیونیست و از تشکیل دولت اسرائیل حمایت کند.

اما در الجزایر موضوع متفاوت بود چرا که برای فرانسویان الجزایر حکم وطن دوم آنان را داشت فرانسویان بسیاری سال‌ها در الجزایر زندگی کرده بودند و اساساً الجزایر را خانه خود می‌دانستند نه خارجیانی که کشور دیگری را اشغال کرده‌اند، احساسات فرانسویان و ارتش آنان اساساً با انگلیسی‌ها و نظامیان‌شان متفاوت بود بنابراین فرانسه در الجزایر مقاومت بسیار زیادتری کرد و بیش از یک میلیون کشته از الجزایریان بر جای گذاشت و زود و بندهای سیاسی و

امپریالیستی نیز در این مبارزه و جنگ دخالتی نداشت درست روز بعد از این که جبهه آزادی بخش الجزایر وارد مبارزه با فرانسه شد نخست وزیر سوسیالیست فرانسه پیرمندس در پارلمان فرانسه اعلام کرد:

«کسی که وارد دفاع می‌شود مصالحه و مسامحه نمی‌کند ... انسجام جمهوری و بخش الجزایر برای مدت طولانی متعلق به فرانسه بوده است و این سرزمین به طور غیر قابل برگشتی متعلق به دولت و مردم فرانسه است میان الجزایر و پاریس هیچ تمایزی وجود ندارد» (Neumann, 2008: 74).

همچنین سرج برشتاین می‌گوید: مندرس در آن زمان مطالبی را بیان کرد که به عنوان یک اجماع نظر ملی محسوب می‌شد و کاملاً ثابت شده بود (Neumann, 2008: 79).

بنابراین، این ایده که هر دولتی یک نقطه شکست روانی دارد که به آسانی قابل شکستن است درست به نظر نمی‌آید شکستن آستانه تحمل بعضی از نظام‌های سیاسی چندان ساده نخواهد بود که به راحتی گروه‌های خشونت طلب و یا تروریستی بتوانند از آن عبور کنند.

تبیین استراتژی مقابله با تحرکات تروریستی نیازمند درک عمیق از شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی هر جامعه است، و البته پاسخ نظام‌های سیاسی به تحرکات تروریستی نیز باید خاص و متفاوت با روش سایر دولت‌ها باشد و نباید و نمی‌توان یک الگو واحد برای مقابله و مبتنی بر پاسخ‌های خاص تدوین کرد. هر چند در کلیت همه شیوه‌های مبارزه با تحرکات تروریستی هستند. فهم این نکته که چرا تروریسم همچنان استراتژی مورد توجه شورشیان و مخالفین نظام‌های سیاسی است شاید این باشد که تروریسم به این گروه‌ها این امید و خبر را می‌دهد که اگر حتی یک گروه کوچک ولی متحد و هدفمند باشند و به تدریج بتوانند مورد قبول مردم واقع شوند می‌توانند با اتخاذ این استراتژی یک دولت مقتدر و مسلط را از پای درآورد.

اما همان‌گونه که گفته شد اگر یک نظام سیاسی دارای مشروعیت پایدار و مبتنی بر اصول باشد به این معنی که موفق به ایجاد فضای اعتماد میان خود و مردم شود، اعتمادی که بر مبنا و براساس حقوق تعریف شده هر یک از طرفین تبیین و تعیین شده باشد، قادر خواهد بود. بر نیروی اراده مردم و حمایت آن‌ها تکیه کند، نظام سیاسی باید بداند که فقط مردم قادر هستند با پیامدهای روان شناختی تروریسم به طور چشمگیری مقابله، در صورت داشتن انگیزه کافی، بر آن فائق آیند و شرایط خود را با آن منطبق سازند. شرط این مقاومت داشتن انگیزه کافی است، و انگیزه نیز ناشی از رعایت حقوق آنان از جانب دولت است.

اگر در سابقه ذهنی مردم، نظام حاکم حامی و ضامن امنیت، حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی آنان باشد، مسلماً از آن حمایت خواهند کرد، مردم تنها به امید داشتن وضعیت بهتر، بدست آوردن حقوق و آزادی‌های بهتر و از همه مهم‌تر امنیت فردی بالاتر، گرد شعارها و پیام‌های گروه‌های سیاسی جمع خواهند شد، قضاوت و داوری ذهنی آن‌ها، نسبت به چیزی که دارند و چیزی که ممکن است بدست آورند آن‌ها را به حمایت از گروه‌های مخالف نظام سیاسی خواهد کشاند مسلماً اگر وضعیت نقد (فعلی) مناسب باشد آن‌ها هیچگاه به امید نسبی (وضعیت آینده) نخواهند رفت.

بنابراین امنیت از منظر دولت به میزان توانایی و نظارت بر محیط سیاسی که بر آن حکومت می‌کند وابسته است همان‌گونه که گابریل آلموند و بینگهام پاول در بیان کارائی‌های لازم برای یک نظام سیاسی از کارایی کنترل و نظارت بر گروه‌ها و افراد و توانایی ایجاد نظم از طریق وضع قوانین و توانایی اجرای آن می‌گویند (آلموند، ۱۳۷۶: ۲۳۸).

در حقیقت نظام حاکم باید توانایی به مشارکت طلبیدن مردم از طریق مبادی قانونی و سپس کنترل و نظارت بر حوزه اجتماعی را داشته باشد و تنها در این صورت است که می‌تواند قوی و مقتدر باقی بماند و با بحران‌های مختلف مقابله کند. نظام سیاسی باید بتواند تمامی امور را در کنترل و نظارت خود داشته باشد دولتی که معتمد مردم است اعتماد به نفس دارد و با ثبات است و به همین دلیل می‌تواند به مردم امنیت ببخشد، به حریم آنان تجاوز و دخالت نکند حوزه نظارتی را با حوزه دخالتی مخدوش و ممزوج نکند، و تنها در این صورت است که قادر خواهند بود به مردم اتکاء داشته باشد چرا که مردم به این نظام و دولت اعتماد خواهند کرد، در سابقه ذهنی و روانی مردم دخالت دولت در حوزه فردی، عمل فرا قانونی، مخدوش کردن حوزه امنیت فردی به بهانه امنیت دولتی مشاهده نمی‌شود در نتیجه به آن اعتماد و از آن حمایت خواهند کرد؛ بنابراین شکل‌گیری چنین نظامی مستلزم برنامه‌ریزی و تدارک شرایط است.

باری بوزان دو نوع دولت را از یکدیگر متمایز می‌سازد یکی دولت حداقلی و دیگری دولت حداکثری، از نظر وی دیدگاه دولت حداکثر مبتنی بر این فرض است که دولت از مجموعه اجزاء خود بسیار بزرگ‌تر و در نتیجه دارای منافع خاصی است ... اما دیدگاه دولت حداقلی، تلاش می‌کند تناقض میان نسبت فردی و ملی را با این بحث از میان بردارد که دولت صرفاً مجموعه اجزاء آن است (بوزان، ۱۳۷۸: ۵۷).

در حقیقت دولت اکثریتی دولتی است که مداخله گر است دولتی است که آزادی‌های مردم را تهدید می‌کند، دولتی است که حقوق و آزادی‌های عمومی را رعایت نمی‌کند، دولتی

است که مرز بندی میان حقوق مردم و دولت را رعایت نمی کند و به همین دلیل امنیت ملی را تهدید می کند؛ و به دلیل نداشتن حمایت عمومی به ناچار به زور و خشونت متوسل خواهد شد (نقیب زاده، ۱۳۷۹: ۲۶۷).

وقتی شرایط اجتماعی زمینه ایجاد دولت سختگیر و یا دیکتاتوری را فراهم می سازد چنین هویت های قبل از هر چیز به تحدید آزادی های مردم پرداخته و در باز تولید شرایط سیاسی خود به صورت منبعی برای تهدید امنیت مردم در می آید، تهدید آزادی های عمومی و سیاسی نیز به نوبه خود زمینه گرایش به خشونت سیاسی را در جامعه فراهم خواهد آورد و همانند یک عمل و عکس العمل فضای عمومی جامعه را به سمت افزایش خشونت و تهدید خواهد برد بنابراین سیاست و عملکرد امنیتی دولت تأثیر مستقیم بر تحرکات تروریستی خواهد داشت.

همان گونه که اشاره شد گروه های تروریستی به دنبال تغییر ذهنیت ها، باورها و اعتماد مردم به حکومت هستند، آن ها با اجرای یک اقدام مسلحانه و تروریستی و پاسخ نامناسب دولت سعی در به قضاوت و داوری کشاندن ذهن و تفکر مردم نسبت به عملکرد دولت و نهایتاً انتقال مشروعیت از نظام حاکم به خود هستند بنابراین مشروعیت پایه اصلی پایداری، مقاومت و مقابله با تحرکات تروریستی است مشارکت مردم و بازی سیاسی متناسب با آن به منظور اقناع روانی توده های مردم و فراهم آوردن زمینه های مشروعیت و پایداری آن، مهم ترین عنصر در جلوگیری از عصیان توده ها، و از آن مهم تر پذیرش حاکمیت از طرف مردم است. در این میان رژیم هایی قادر خواهند بود به این مهم دست یابند که از تمامی وجوه زندگی اجتماعی و مکانیسم های حاکم بر آن کاملاً اطلاع داشته و تدابیری را به اجرا می گذارند که منجر به کم ترین تعارض و مخالفت درونی و بیرونی باشد. این گونه رژیم ها دامنه حضور و دخالت خود را می شناسند و از ورود و دخالت به حریم زندگی اجتماعی و خصوصی مردم پرهیز می کنند.

در نتیجه باید گفت در دنیای امروز امکان تفکیک امنیت فردی از امنیت جمعی و امنیت دولت وجود ندارد یک دولت و نظام مقتدر نه تنها شرایط امنیت و پایداری و ثبات را برای خود فراهم و مهیا خواهد ساخت بلکه جامعه و افراد و سازمان های اجتماعی نیز در امنیت و ثبات خواهند بود؛ بنابراین برای مقابله با تحرکات خشونت آمیز و جلوگیری از اجرای استراتژی گروه های تروریستی باید اتکاء و پیوندهای نظام حاکم با مردم و سایر اجزاء و عناصر اجتماعی را تقویت و آن ها را پایدار نمود، برای حصول این وضعیت، توسعه سیاسی به عنوان یک جزء و

توجه به ایجاد و تقویت آن حکم بستر و امنیت دولت و ملت به عنوان اجزاء دیگر شروط اولیه را خواهند داشت. در واقع تروریسم می‌تواند به عنوان نمونه یک دیپلماسی قهری در نظر گرفته شود شیوه‌ای که گروه تروریستی درصدد محروم ساختن نظام حاکم از چیزهایی است که برای او عزیز و محترم و در واقع ارزشی است قدر مسلم این موارد مادی نیستند، بلکه عناصری هستند که مربوط به وجوه دست نیافتنی تر و مهم‌تر زندگی مانند عناصر صلح‌آمیز، پایداری، امنیتی و قانون مداری جامعه هستند (Evens, 1979: 29).

استراتژی تروریسم به دنبال ایجاد این باور و ذهنیت در توده‌های مردم است که نظام حاکم توانایی برقراری امنیت را ندارد و نمی‌تواند با بحران‌های اجتماعی مقابله کند، نمی‌تواند ارزش‌های خود گفته را پاس دارد و بدین وسیله مشروعیت نظام را به چالش کشد، مقابله با این استراتژی در صورتی امکان‌پذیر است که نظام حاکم دارای یکپارچگی درونی یعنی یکپارچگی ساختار سیاسی و همچنین یکپارچگی بیرونی یعنی اتحاد میان دولت و مردم باشد.

برای کاستن از حجم نارضایتی مردمی و افزودن انسجام درونی نظام، حکومت‌ها باید ضمن رعایت حریم و حدود خود از بار مسئولیت‌های غیر سیاسی خود بکاهند و آنان را به خود مردم واگذارند، حکومت‌هایی که در امور و مسائل غیر ضروری و لازم دخالت می‌کنند ضمن کاستن از توان و انرژی خود بستر نارضایتی را افزایش می‌دهند و توان و انرژی که می‌تواند در جای دیگر بکار گرفته شود و نتایج مطلوب بیار آورد در جاهایی مصرف می‌شود که نه تنها مفید نیستند بلکه موجبات نارضایتی مردم را نیز فراهم می‌کنند بنابراین سازماندهی و یکپارچه سازی درونی نظام حکومتی و تمهید زمینه‌های لازم و اتخاذ سیاست صحیح برخورد با جامعه قادر خواهد بود از آسیب‌پذیری نظام کاسته و بسترهای تحریکات تروریستی را کور نماید.

در جامعه اسلامی ایران، ایدئولوژی به عنوان یکی از اجزاء مهم اجتماعی در کنار سایر اجزاء پیش گفته می‌تواند نقش مهم و اساسی در انسجام درونی و وحدت ملی ایفا نماید، باورهای اخلاقی و ارزشی و اعتقادی مردم می‌تواند در جهت حفظ نظم و اتحاد بکار گرفته شود و زمینه تقویت مشارکت سیاسی مردم را فراهم سازد تا بدین وسیله با دولت و نظام حاکم احساس وفای و همدلی نمایند و در این صورت تحریکات و بهانه‌های گروه‌های تروریستی کارایی و بسترهای فعالیت خود را از دست خواهند داد. در این حالت مردم حکم پایگاهی مطمئن و ثابت را برای دولت بازی خواهند کرد.

اما چنانچه حدود و بسترهای آزادی‌های مردمی به دقت و مطابق قانون تعریف و ترسیم

نشود و حوزه مداخله و تحرک دولت آنچنان وسیع و گسترده باشد که توان دولت را به چالش کشیده و آن را ناتوان سازد به طوری که دولت از حل معضلات و مشکلات اقتصادی مردم عاجز باشد، فساد اداری و مالی، فاصله فقیر و غنی، بیکاری جوانان وجود داشته باشد. گزینش‌های سیاسی توزیع مناسبی نداشته باشد، انتخاب افراد بدون توجه به تخصص، تجربه و مبتنی بر رانت باشد، تداخل وظیفه در دستگاه‌های اداری - قضایی، انتظامی و ... داشته باشد. همگی می‌توانند زمینه و بستر و بهانه تحرکات تروریستی قرار گیرند و در مواقع بحران بهانه و دستاویز گروه‌های تروریستی برای به قضاوت کشاندن داور مردم و نتیجتاً کاهش مشروعیت نظام باشند.

جمع‌بندی

در این نوشتار گفته شد که امنیت در حقیقت در مرز تعامل و تقابل قدرت دولت و آزادی شهروندان قرار دارد کسانی که مطابق با یک قرارداد اجتماعی به تشکیل حکومت دست یازیده‌اند بنابراین انتظار این است که تأمین امنیت هر یک از این دو بدون توجه به حقوق دیگری نوعی ظلم و بی‌عدالتی است. بعضی اوقات رفتاری که دولت به منظور تأمین امنیت خود انجام می‌دهد در تعارض با حقوق و امنیت شهروندی قرار گرفته و نهایتاً این امر می‌تواند انگیزه بروز خشونت و یا تحرکات تروریستی شود. برای اثبات این مدعا سعی شده است که با تبیین و بررسی نحوه عمل و شناخت بنیان‌های تئوریک تروریسم نحوه اثرگذاری و تعامل آن با مردم و نظام حاکم مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد.

به عنوان اولین گام گفته شد چنانچه تحرکات تروریستی را با یک برنامه نظامی مثل جنگ مقایسه کنیم متوجه تشابه زیاد و اساسی این دو پدیده با یکدیگر می‌شویم. در واقع جنگ نیز مثل تروریسم استفاده از ابزارهای موجود برای رسیدن به یک هدف سیاسی است؛ و تروریسم امروزی نیز مانند جنگ مبتنی بر دو اصل اقدام سیاسی و نظامی است.

آنها به هیچ روی بر قدرت نظامی خود تکیه ندارند بلکه تکیه آن‌ها استفاده از توان فکری و مدیریتی خود در استفاده از نیروی اراده مردم است استراتژی تروریسم به امید برانگیختن اراده مردمی در جهت دستیابی به هدف و رسیدن به قدرت هستند.

بنابراین نکته مهم و اساسی در مقابله با تهدیدات امنیتی گروه‌های تروریستی باید براساس همین محور طراحی گردد. باید توان فکری مردم در مقابله با تحرکات تروریستی را

تقویت نمود. گفته شد تروریسم یک استراتژی است، استراتژی که مبتنی بر سه اصل و مرحله است، در مرحله اول، هدف ایجاد ترس و وحشت در میان مردم است و سپس در مرحله بعد منتظر پاسخ اشتباه دولت به این اقدام می‌نشیند هدف در این مرحله به قضاوت کشیدن ذهن و فکر توده‌های مردم است سپس (در مرحله سوم) سعی در انتقال مشروعیت از نظام حاکم به تروریست‌ها در دستور کار قرار می‌گیرد. همه استراتژی تروریسم همین است به چالش کشیدن مشروعیت نظام حاکم.

گفته شد، تروریست‌ها سعی می‌کنند فضای سیاسی از شکل مبارزه با تروریسم خارج شده و شکل مبارزه با فقدان آزادی‌های اجتماعی و حقوق سیاسی به خود گیرد؛ و در این فضا این تفسیر و برداشت عموم مردم است که نهایت نبرد را روشن می‌کند؛ و بدیهی است در این میان آن طرفی بازنده است که در ذهن و قضاوت مردم از حدود و ثغور خود عدول و یا به حق مردم و جامعه تجاوز کرده است؛ بنابراین رعایت فعل به فعل قانون توسط دولت اساسی‌ترین راه مقابله با اقدامات تروریستی است همان‌طور که همواره مقام معظم رهبری همه آحاد جامعه اعم از دولت و مردم و گروه‌ها را به رعایت قانون و عمل به آن توصیه نموده‌اند.

گفته شد استراتژی تروریستی معتقد است همه نظام‌های سیاسی یک نقطه شکست روانی دارند که با ایجاد جنگ روانی مبتنی بر خشونت و افزایش تدریجی آن تا سر حد توان و ظرفیت نظام سیاسی می‌توان آن را در هم شکست؛ و در این میان سطح مشروعیت نظام‌های سیاسی نقش اساسی در پایداری و افزایش سطح آستانه تحمل آن‌ها در مقابل تحركات خشونت بار سیاسی دارد.

اگر یک نظام سیاسی دارای مشروعیت پایدار و مبتنی بر اصول باشد به این معنی که موفق به ایجاد فضای اعتماد میان خود و مردم شود، اعتمادی بر مبنای براساس حقوق تعریف شده هر یک از طرفین، قادر خواهد بود. بر نیروی اراده مردم و حمایت آن‌ها تکیه کند، نظام سیاسی باید بداند که فقط مردم قادر هستند با پیامدهای روان شناختی تروریسم مقابله، بر آن فائق آیند و شرایط خود را با آن منطبق سازند. شرط این مقاومت داشتن انگیزه کافی است، و انگیزه نیز ناشی از رعایت حقوق آنان از جانب نظام حاکم است.

نکته آخر این که در مقابله با تحرکات تروریستی نظام حاکم باید میان امنیت خود که مبتنی بر حفظ و بقاء است و امنیت مردم که مبتنی بر تقاضاهای عمومی است یک نقطه تعادل یا موازنه ایجاد کند، نقطه‌ای که حدود حریم هر یک به خوبی با مرز قانون و مبتنی بر فاکتورهایی شش گانه توسعه سیاسی تعریف شده باشد.

منابع

آلموند، گابریل، پاول، بنگهام (۱۳۷۶). چارچوب نظری برای بررسی سیاست تطبیقی. ترجمه علیرضا طیب. چ اول، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
 بشیریه، حسین (۱۳۷۷). موانع توسعه سیاسی در ایران، چ اول، تهران، نشر نی.
 بوزان، باری (۱۳۷۸). مردم، دولت‌ها و هراس، چ اول، تهران، مقاله کده مطالعات راهبردی.
 جمعی از نویسندگان (۱۳۷۹). گزارش کمیته سیاسی، اجتماعی و امنیتی، امنیت عمومی و وحدت ملی، چ اول، تهران، معاونت امنیتی و انتظامی وزارت کشور.
 رضایی، فرید (۱۳۸۸). تحریر شفاهی تاریخ انقلاب اسلامی، (جام جم، ضمیمه ۵۲، ص ۱۰، پنجشنبه ۲۴ دی ۸۸).

فردوست، حسین (۱۳۷۱). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، چ اول، ج اول، تهران، اطلاعات.
 مجیدی، محمود (۱۳۸۶). جرایم علیه امنیت. چ اول، تهران، میزان.
 ماندل، رابرت (۱۳۷۷). چهره متغیر امنیت ملی. ترجمه: مقاله‌کده مطالعات راهبردی، چ اول، تهران: مقاله کده مطالعات راهبردی.
 نقیب زاده، احمد (۱۳۷۹). امنیت عمومی از منظر دولت (امنیت عمومی و وحدت ملی)، چ اول، تهران، معاونت امنیتی وزارت کشور.

Adams, Gerry (1995). Guoted in M. L. R. smith, "Fighting for Ireland? The Military strategy of the Irish republic Movement (London; Routledge.).
 Clausewitz, Carl Fan. (1984). on war (translate; Michael Haward and peter paret, princeton NJ, princeton university press.).
 Evens. Ernest (1979). Calling attract to terror (Westport, co: Green wood press.).
 Haward, Michael. (1983). The causes of wars (London; Counter point.).
 Hoffman, Bruce (2006). Inside Terrorism (New York; Coubia university press.).
 Horne, Alistair (1977). A savage war of peace: Algeria, 1954-1962 (London: Macmillan.).
 Klonis, N. I.(1972). Guerrilla warfare; Analysis and projections (New York; Robert speller.).
 Lagueur, Walter (1978). Terrorism (a balance sheet) (phila delphia, PA; Tample university press.).
 Liddellhart, Basil (1987). Strategy: the indirect approach (London, Faber).